جامعه‌شناسی تاریخی
دورهٔ ۱۱، شمـارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸

بررسی علل و ماهیت شورش مصر در نخستین دورهٔ سلطهٔ هخامنشیان (۵۲۵ ـ ٤۰۲ ق.م.)

محمد ملکی [۱]

(دریافت: ۲۹/ ۷/ ۱۳۹۷ پذیرش: ۲۳/ ٤/ ۱۳۹۸)

چکیده

فتح مصر به‌دست کمبوجیه و عملکرد خوب او و جانشینانش در مصر، به گواهی یافته‌های جدید، سبب نشد که مصریان، تحت تأثیر اوضاع آشفتهٔ شاهنشاهی قرار نگیرند و شورش نکنند. این تحقیق، با استفاده از داده‌های منابع اولیه و کشفیات نوین باستان‌شناسی، به تبیین شورش‌های مکررِ مصریان در نخستین دورهٔ سلطنت فرمانروایان هخامنشی در مصر می‌پردازد و ناکامی در دستیابی به اهداف، تبعیض و احساس حقارت جامعهٔ مصر را، فرض اصلی بروز شورش در نظر می‌گیرد. بنابراین، مسئلهٔ نوشتار حاضر، چرایی و چگونگی مناسبات شاهنشاهان هخامنشی با مصر و مسئلهٔ شورش مصریان در مصر است که با روش توصیفی ـ تحلیلی بدان پرداخته شده است. این تحقیق، با در نظر گرفتن پیشینهٔ تاریخی و فرهنگی مصر، پس از بررسی و تبیین گزاره‌های تاریخی و باستان‌شناختی مربوط به این موضوع، ماهیت شورش‌های مکرر مصریان در مصر را در ارتباط مستقیم با نارضایتی آن‌ها از سلطهٔ ایران بر مصر و احساس حقارت مصریان به‌دلیل خاستگاه غیرمصری شاهنشاه هخامنشی، با وجود همهٔ تلاش فراوانشان در مصر، ارزیابی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: هخامنشیان، مصریان، شورش، ایران، مصر.

---

۱. دانش‌آموختهٔ دکتری تاریخ دانشگاه تهران و مدرس گروه تاریخ دانشگاه ارومیه (نویسندهٔ مسئول).
mohammadmaleki@ut.ac.ir

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مقدمه

مصر در شمال شرقی قارهٔ آفریقا قرار گرفته است. این سرزمین در گذشته از راه تنگه‌های سوئز به آسیا وصل می‌شد و به‌عنوان بخشی از شبه‌جزیرهٔ دوم به‌شمار می‌آمد (Herodotus; ۱۹۵۷: Book IV, 37 - 41). درواقع، مصر به‌همراه قسمت‌های مهمی از قلمرو پارس و ایالات جنوبی آن، سوریه، فلسطین و سرزمین عربستان در این شبه‌جزیره قرار می‌گرفت. مطابق گزارش هرودت (Book II, 137)، مصر در دوران فرمانروایی آنوسیس مورد حملهٔ حبشی‌ها به رهبری ساباکوس[1] قرار می‌گیرد و پس از مدتی آن‌ها بر نواحی جنوبی مصر سلطه پیدا می‌کنند و از آن زمان حبشی‌ها به‌مدت ۵۰ سال برای تصرف نواحی شمالی مصر با حاکمان مصری درگیر می‌شوند. این اختلافات و نبردها در مصر پدیده‌ای به‌نام انحطاط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به‌وجود آورد و خطرهای تازه و پیش‌بینی نشده‌ای را پیش روی مصریان قرار داد و سبب شد آشوریان از فرصت استفاده کنند و پس از چند نوبت زدوخورد، نه تنها ناحیهٔ دلتا را به تصرف خود در آورند؛ بلکه در زمان پادشاهانی مانند اسرحدون[2] و آشوربانی‌پال[3]، سرتاسر مصر و حتی تب را نیز به تصرف خود در آورند (Grayson, 1991; ۱۲٤; Gryson, 1991 a: 143 - 144).

پس از حبشی‌ها، پادشاهان سائیس[4] به‌عنوان فراعنهٔ مصر، سلسلهٔ بیست‌وششم را بنیان گذاشتند (دریوتون، ۱۳۳۲: ۲/ ٤۱٤). مصری‌ها به‌رهبری پسامتیک یکم[5] (٦۱۰ – ٦٦٤ ق.م.)، هنگامی که آشور گرفتار انقلابات داخلی و درگیری‌های خارجی بود، آشوری‌ها را از مصر بیرون راندند و زمانی که نینوا به‌دست مادی‌ها و بابلی‌ها تسخیر شد (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۲۸۸ – ۲۸۹؛ دریوتون، ۱۳۳۲: ۲/ ٤۳۰ – ٤۳۱؛ Arnold, 2005: 91 - 92) و امپراتوری آشور در نتیجهٔ اتحاد هووخشتره[6] (٦۲۵ – ۵۸۵ ق.م.) و نبوپلسر[7] (٦۵۸ – ٦۰۵ ق.م.)، در خطر افتاد، پسامتیک که از قدرت یافتن نیروهای جدید اندیشناک بود، تصمیم گرفت به پادشاه آشور کمک کند؛ ولی این کمک عملاً کارساز نشد و امپراتوری آشور میان دو متحد تقسیم شد. سپس در ادامهٔ این سیاست، نخائوی[8] دوم (۵۹٤ – ٦۰۹ ق.م) فرعون مصر تا کارکِمیش[9] واقع در ساحل فرات پیشروی کرد؛ اما درنهایت، از سوی بخت‌النصر[10] (۵٦۲ – ٦۰۵ ق.م) در سال ٦۰۵ ق.م. شکست خورد (کتاب *ارمیاء نبی*، ۲: ۳ – ٤٦؛ دورانت، ۱۳٦۵: ۱/ ۲٦۵)[11]. نخائو پس از شکست از بخت‌النصر، سرزمین‌های تحت تصرف مصر در سوریه را رها می‌کند و به مصر عقب می‌نشیند (Wiseman, 1956: 24 - 25). اقدام نخائو در کارکِمیش احتمالاً برای خنثی کردن اهداف توسعه‌طلبانه و ماجراجویانهٔ برخی از دشمنان مصر، حفظ تعادل قدرت

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

دولت‌های خاور نزدیک و برون‌رفت مصر از انزوای سیاسی صورت گرفت؛ زیرا قدرت آشور در ضعف و زبونی دولت‌های مصر و بابل به‌ویژه از هزارهٔ نخست به بعد نقش اساسی داشت و حال با سقوط آشور، مصریان و کلدانیان هر یک خواهان آن شدند که به‌نوعی جانشین آشور به لحاظ اهداف نظامی و لجستیکی شوند.

اشارهٔ هرودت (Book II, 161 :۱۹۵٦) به اقدامات آپریس[۱۲] (۵۷۰ – ۵۸۹ ق.م.) در فنیقیه نشان‌دهندهٔ فعالیت فراعنه برای گسترش و نفوذ در سرزمین‌های ماورای فرات و حفظ منافع مصر در منطقه است. به همین دلیل پس از سقوط امپراتوری آشور، کشمکش بابل با مصر بر سر سرزمین‌های سوریه و فلسطین تا روی کار آمدن هخامنشیان ادامه پیدا می‌کند و حتی روی کار آمدن آماسیس و کنار رفتن آپریس در مصر ـ که بابل توانست اقتدار کامل بر سرزمین‌های ماورای فرات را بر مصر تحمیل کند ـ نتوانست مانع کنجکاوی‌های مصر در این سرزمین‌ها شود. درواقع، کارشکنی و مانع‌تراشی مصر در هنگامی که کورش در سال ٥٤٦ ق.م.، کشور لیدی و سپس در سال ۵۳۹ ق.م. سرزمین بابل را به تصرف خود در آورد، نه تنها سبب انزوای بیش از پیش مصر شد؛ بلکه زمینهٔ سقوط آن از سوی کمبوجیه را در سال ۵۲۵ ق.م. فراهم کرد و اولین دورهٔ سلطهٔ هخامنشیان بر مصر، از این تاریخ تا حدود ٤۰۲ ق.م. به‌طول انجامید و در-نهایت، شورش مصر به استقلال مصر منجر شد که کمی بیش از نیم قرن به‌طول انجامید و دوباره مصر در زمان فرمانروایی اردشیر سوم (۳۳۸ – ۳۵۹ ق.م)، در سال ۳٤۲ ق.م.، در سلطهٔ هخامنشیان درآمد.

با این مقدماتی که دربارهٔ پیشینهٔ تاریخی مصر گفته شد و اشاره شد، مصر با داشتن پشتوانهٔ تاریخ غنی خود، همواره پیش از سلطهٔ هخامنشیان در برابر تهاجمات خارجی واکنش نشان می‌داد و با در نظر گرفتن شورش‌های مکرر آن‌ها در دوران حضور هخامنشیان، مهم‌ترین مسئله‌ای که در این جستار مطرح می‌شود این است که ماهیت شورش‌های مکرر مصر در دوران سلطهٔ نخست هخامنشیان چه بوده است و به عبارت دیگر، آیا می‌توان شورش‌های این دوره را تنها با یک الگو تحلیل کرد و ماهیت و علل یکسانی برای آن‌ها قائل شد و آیا می‌توان تنها بر مبنای گزارش منابع آن دوره و روایات آن‌ها از آن شورش‌ها اعتماد کرد و یا نیازمند به‌کارگیری دقیق یافته‌های جدید دربارهٔ حضور هخامنشیان است. این تحقیق با بررسی موضوع شورش مصر در دوران تسلط نخستینِ هخامنشیان، از منظر منابع اولیه و کشفیات نوین باستان‌شناسی، به‌دنبال حل مسئلهٔ مذکور است و پس از بررسی گزارش منابع و روایات آن‌ها

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

از شورش‌ها در مقایسه با یافته‌های جدید باستان‌شناسی از حضور هخامنشیان در مصر، بر ماهیت یکسان شورش‌ها تأکید می‌کند.

در باب اهمیت و ضرورت پژوهش در این باره باید بیان کرد، از آنجا که مصر در روند گسترش قلمرو و اقتدار هخامنشیان بسیار اثرگذار بود و حجم عظیمی از کنش‌های اقتصادی و سیاسی ایران به واسطهٔ سلطهٔ مستقیم بر سرزمین مصر اعمال می‌شد و با اینکه سلطه بر مصر به واسطهٔ موقعیت جغرافیایی و پیشینهٔ تاریخی که داشت نه‌تنها در معادلات سیاسی فرمانروایان هخامنشی با ملل تحت سلطهٔ آنان در آسیای کوچک و سرزمین‌های ماورای فرات مؤثر بود؛ بلکه جلوی گسترش نفوذ دولت‌شهرهای یونانی را نیز سد می‌کرد. لازم است که مسئلهٔ شورش سرزمین مصر در دوران سلطهٔ نخست هخامنشیان در مصر بررسی شود تا بسیاری از اقدامات شاهنشاهان هخامنشی پیش از فتح مصر و پس از فتح این سرزمین که فهم آن‌ها در گرو شناخت این پدیده است، بهتر فهمیده شود. از آنجا که رویکرد نظری پژوهش حاضر نمی‌تواند صرفاً بر اساس نظریاتی ارزیابی شود، لذا با رویکردی کاملاً امروزی و سوژه‌محور به تحولات تاریخ باستانی و بسیار دور می‌نگرند. در مورد مسئلهٔ شورش مصر در این دوره می‌توان آن را تا حدودی مصداق واقعی تحولات درون جامعهٔ مصر دانست؛ هرچند که منابع تاریخ‌نگاری متعلق به آن دوران، شأنیت تاریخی مستقلی برای توده‌های اجتماعی قائل نیست؛ اما مسئلهٔ وقوع شورش به‌گونه‌ای است که خواه‌ناخواه توجه مورخ را جلب می‌کند. به همین دلیل، وقوع شورش از موضوعاتی است که در گزارشات تاریخ‌نگاری، مورخ به ثبت و ضبط آن می‌پردازد. بنابراین، ضرورت ایجاب می‌کند که این تحقیق برای بررسی علل و ماهیت شورش مصر در دورهٔ نخست فرمانروایی هخامنشی در مصر، با کمک منابع اولیه و کشفیات نوین باستان‌شناسی، نه تنها به مطالعهٔ سطح رفتارشناسی شاهنشاهان هخامنشی پیش از فتح مصر بپردازد؛ بلکه به چگونگی نحوهٔ ورود آنان به این سرزمین و ارزیابی اقدامات و عملکرد آن‌ها در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مصر نیز بپردازد تا علل و ماهیت شورش مصر در این دوره روشن شود.

پیشینهٔ تحقیق

حال پس از این مقدمات، دربارهٔ پیشینهٔ تحقیق باید گفت که تحقیقات جدید دربارهٔ شورش‌های مکرر مصر در این دوره از دید بسیاری از محققان که حوزهٔ مطالعات آن‌ها تاریخ هخامنشیان و گاهی مصر هستند، چندان مورد توجه واقع نشده است و یا به‌صورت مستقل و جامع به این موضوع نپرداخته‌اند و تنها به اشاراتی مختصر و گذرا اکتفا کرده‌اند. از بین کسانی

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

که به حوزهٔ مصر در دوران هخامنشی توجه چشگمیری داشته‌اند، می‌توان به آثاری اشاره کرد که در چهار دههٔ اخیر (بریان، ۱۳۸۰: ٦٨ – ٨٨، ٧٤١ – ٧٥٩، ١٠١٦ – ١٠٤٧؛ Briant, 1987: 1-31; 1988: 137-74; Ray, 1987: 79-95; 1988: 254-286; Cook, 1985: 200-91; 1983; Calmeyer, 1991: 285-303; Tuplin, 1991: 237281; Cruz-Uribe, 2003: ٦٠-٩;Lloyd, 1983: 279348; 2007: 99-115; Perdu, 2010: 140-158) و یا قبل‌تر از این (Posener, 1936: 164-75; Cameron, 1943: 307-313; Klasens 1946: 339-49; Bresciani, 1958: 132-88; 1965: 311-316; 1981: 217-22; 1984: 358-372; ٢٨-٥٠٢ :١٩٨٥) ـ بنا بر ضرورت تحقیق در حوزهٔ تاریخ ایران و مصر ـ اندک توجهی به این موضوع کرده‌اند؛ اما هیچ‌کدام آن‌ها به‌صورت مستقل و جامع، به تحلیل منابع و با کمک دستاوردهای باستان‌شناسی در مصر و ایران، به علل شورش‌های مکرر مصریان در این دوره به‌صورت مجزا و کامل نپرداخته‌اند.

ارزیابی چگونگی فتح مصر به‌دست هخامنشیان و واکنش مصریان

مدارکی که در مورد فتح مصر از سوی هخامنشیان وجود دارد، به دو دستهٔ عمده تقسیم می‌شوند؛ یکی مدارک و اسناد باستان‌شناختی مربوط به آن دوران است که از خود مصر به‌دست آمده است و دیگر گزارش‌ها و روایاتی است که هرودت (١٩٥٧: II, 1; III, 1 - 38) در این مورد به‌دست می‌دهد. همین روایات، بعدها در آثار دیگر مورخان یونانی چون دیودور (١٩٦٨: I, 46, 49)، یوستینوس (١٩٩٤: I, 9)، استرابو (١٩٦٦: XVII,1, 46 - 49) و غیره منعکس می‌شود. پیش از لشکرکشی هخامنشیان به مصر مطابق گزارش هرودت (١٩٥٧: I, ٧٧)، مصر برای مقابله با توسعه‌طلبی کوروش، وارد اتحاد سه‌گانهٔ ضد هخامنشیان شد و مطابق گفتهٔ کسنفن (٢٠٠٠, VIII, 1) درصدد کمک به لیدی، در جریان درگیری کوروش و کرزوس برآمد. باز مطابق گزارش هرودت (١٩٥٧: I, 153)، کوروش بعد از فتح سارد در سال ٥٤٦، به‌دلیل مشکلاتی که بابل و مصر در غرب و سکاها و باختری‌ها در شرق برای او ایجاد کرده بودند به ایران مراجعت کرد. کوروش پس از تثبیت قدرت هخامنشیان در شرق، بابل را در ٥٣٩ ق.م. تسخیر کرد و مصر که همواره چشم طمع به فلسطین و سوریه داشت، پس از فتح بابل در امور مناطق ماواری فرات برای سلطهٔ خود و برهم زدن سلطهٔ هخامنشیان از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کرد؛ اما درنهایت، این مناطق سلطهٔ کوروش را بر سلطهٔ مصر ترجیح دادند (داندامایف، ١٣٥٨: ٢) و جانب هخامنشیان را نگه داشتند. شاید همین جبهه‌گیری مصر در مقابل کوروش سبب شد که برخی این تفکر را القا کنند که کوروش قصد فتح مصر را در

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

سر داشته است (بویس، ۱۳۷۵: ۲/ ۷۲). بنابراین، عملکرد خصمانهٔ مصر در مقابل هخامنشیان که منابع گزارش کرده‌اند، فتح مصر را به‌عنوان هدف راهبردی هخامنشیان مطرح می‌کند؛ اما در عین حال هرودت (۱۹۵۷: III, 1) هرچند علت حملهٔ هخامنشیان به مصر را خواستگاری کمبوجیه از دختر آماسیس و انتقام از مصریان گزارش کرده است؛ اما این نمی‌تواند حملهٔ هخامنشیان به مصر را توجیه کند (Tuplin, 1991: 259). درحقیقت، علت حملهٔ هخامنشیان به مصر با توجه به آنچه گفته شد، احتمالاً به‌دلیل محافظت از سرزمین‌های ماورای فرات و آسیای کوچک بود که مصریان و یونانیان هریک به‌نوعی خواهان نفوذ در آن مناطق بودند و می‌خواستند با دخالت در امور این سرزمین‌ها و ترغیب آن‌ها به شورش ضد هخامنشیان، هم بر نفوذ خود بر این سرزمین‌ها بیافزایند و هم سبب ضعف و سستی هخامنشیان را فراهم کنند. به همین دلیل، با تسخیر مصر هخامنشیان هم مانع کارشکنی مصریان شدند و دخالت آن‌ها در سرزمین‌های ماورای فرات را فراهم کردند و هم جلوی نفوذ روزافزون یونانیان در مصر را که در آیندهٔ نزدیک احتمال اتحاد بین آن‌ها ضد هخامنشیان می‌رفت سد کردند و به راهبرد محاصرهٔ یونان سرعت بیشتری بخشیدند.

هرچند فتح مصر جزو طرح‌های بالقوه کوروش برای شاهنشاهی هخامنشی بود (Root, ۱۹۷۹: ۳۰۲)؛ اما درواقع، فاتح مصر کمبوجیهٔ دوم (۵۲۲ – ۵۳۰ ق.م.) است که در نبرد پلوزیوم[۱۳]، در شرق دلتای نیل در سال ۵۲۵ ق.م.، پسامتیک سوم[۱۴]، آخرین فرمانروای فراعنهٔ بیست‌وششم را شکست داد و از آن پس مصر به همراه قبرس و فنیقیه در شهربانی ششم شاهنشاهی هخامنشی جای گرفت (Cook,1985: 214; Bresciani, 1985: 502 - 503; Briant, 1992: 67). نوشته‌های هرودت (۱۹۵۷: III, 14) تا پیش از لشکرکشی هخامنشیان به حبشه و آمون، راجع به کمبوجیه، با نوعی مدارا و ملایمت همراه است و حتی فرمان قتل پسر پسامتیک را لغو می‌کند؛ اما پس از لشکرکشی علیه حبشیان، او را به‌عنوان یک دیوانه و فاقد عقل و ادراک معرفی می‌کند (ibid, 1957: III, 25). هرودت (۱۹۵۷: III, 27-38) از این پس دشمنی شدیدی با کمبوجیه از خود بروز می‌دهد. او را مستبدی ظالم و دست‌خوش توهم عظمت‌طلبی و خودبزرگ‌بینی و مبتلا به نوعی جنون توصیف می‌کند. این در حالی برای کمبوجیه اتفاق می‌افتد که متون مصری مربوط به آن روزگار، این تصویر را تأیید نمی‌کنند (کورت، ۱۳۷۸: ٤٨ – ٤٩). فقط هرودت و به‌دنبال آن نویسندگان کلاسیک با تأسی از وی، این تصاویر مبهم و ناهمگون را در آثار خود انعکاس داده‌اند (بریان، ۱۳۸۱: ۸۵ – ۸٦). با این توصیف، پدر تاریخ با جعل اخبار غرض‌آلود دربارهٔ فاتح مصر، سبب شد که این جعلیات به

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تدریج با وقایع تاریخی ترکیب شوند و رفته‌رفته جنبهٔ تاریخی به‌خود بگیرند (قائم مقامی، ۱۳٤۸: ۱۳۰). بنابراین، برای روشن کردن ماهیت واقعی رفتار کمبوجیه در مصر، نباید تنها به گفته‌های هرودت و مورخین پس از وی بسنده کرد و چشم‌وگوش بسته روایات آن‌ها را که با یافته‌های باستان‌شناسی و اسناد و مدارک کشف شدهٔ آن دوران مغایر است، پذیرفت.

گزارش‌های غلط دربارهٔ عملکرد کمبوجیه در مصر و کشتن گاو آپیس به‌وسیلهٔ او که در تاریخ هرودت (۱۹۵۷: III, 28, 29 - 31) بسیار بازگو شده است، از نظر تاریخی صحت ندارد (Olmstead,1948: 89; Kuhrt 2007, 4 - 122)؛ زیرا هم‌اکنون روایات سنتی مربوط به قتل گاو آپیس به‌وسیلهٔ کمبوجیه، با کشفیاتی که در سراپیوم (Serapeum) ممفیس که در آنجا آپیس‌های مرده و مومیایی‌شده را می‌گذاشتند، یک استل پیدا شده که تاریخ آن مربوط به سال ششم سلطنت کمبوجیه است (Posener, 1936: 30 - 35; Lloyd, 2003: 385; Kuhrt 2007, 4 - 122). بنا بر همین اکتشافات جدید در ارتباط با گاوهای آپیس، تمامی روایات سنتی هرودت در این باره تردید شد (بریان، ۱۳۸۱: ۸۷)؛ زیرا هرودت (۱۹۵۷: III,64 ٦٦ -) و به پیروی از او، دیودور (۱۹٦۸: I,95) و مورخان دیگر توصیف منصفانه‌ای از رفتار کمبوجیه در مصر ارائه نداده‌اند و این تصویر غلط از کمبوجیه در سراسر دوران کلاسیک تا اوایل عصر حاضر در مصر و جاهای دیگر ادامه پیدا کرده است و تنها پس از دو رویداد رمزگشایی خط هیروگلیف از سوی شامپولیون[۱۵] در سال ۱۸۲۲ و کشف سراپیوم در صحرای سقاره در چند مایلی پایتخت باستانی ممفیس، از سوی ماریت[۱٦] در اواسط قرن نوزدهم (Depuydt, 1995: 120; Kuhrt 2007, 4 - 122)، حقیقت ماجرا آشکار شد. این اکتشاف به همراه مدارک مصریِ پیداشدهٔ مربوط به آن روزگار، تصویر متفاوتی از کمبوجیه به ما منعکس می‌کند (Posener, 1936: 171; Klasens, 1946: 49 - 339; Bresciani, 1985: 504 - 505) و نشان می‌دهد که کمبوجیه به‌هر قیمتی سیاست سلف خود را، به‌عنوان اساس قدرت سلطنتی حفظ می‌کرده و در این راه پیرو کوروش بوده است (Atkinson, 1956: 177). احتمالاً مصریان که عمدهٔ گزارش هرودت از زبان آنان به‌دلیل بیگانه بودن کمبوجیه و موفقیتش زیر سلطه کشاندن مصر روایت شده است، در مخدوش کردن چهرهٔ این فرمانروا خالی از تأثیر نبوده‌اند.

از شواهد کشف‌شده در مصر، دربارهٔ این موضوع می‌توان به استل آپیسی که در دوران کمبوجیه در سال ۵۲٤ ق.م. دفن شده است، اشاره کرد (Posener, 1936: 30) که شاهنشاه را در جامهٔ مصری، به‌حالت زانو زده در برابر آپیس ترسیم می‌کند و نام کمبوجیه با عناوین، مظهر

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

هوروس پروردگار آفتاب درخشان، شاهنشاه مصر علیا و سفلی، حک شده و از مراسم تدفین با شکوه گاو مومیایی‌شدهٔ آپیس که در سال بیست‌وهفتم سلطنت آماسیس متولد شده است، از سوی کمبوجیه در ده سطر سخن رفته است (Posener, 1936: 33, 35 - 36; Lloyd, 2003: ۳۸۷; Brescciani, 1985: 504). گواه دیگر ما برای رد روایات جعلی دربارهٔ کمبوجیه، گاو آپیسی است که در طول سلطنت کمبوجیه متولد و در سال چهارم سلطنت داریوش یکم تدفین شد (Posener, 1936: 36 - 41; Brescciani, 1985: 504). بیشتر دانشمندان با در نظر گرفتن این استل، بر این فرض‌اند که این آپیس در سال ششم سلطنت کمبوجیه متولد شده است (Posener, 1936: 36 - 41; Ray, 1988: 260). بنابراین، امروزه از متن کتیبه‌های استل و تابوت آپیس چنین استنباط می‌شود که هرودت اطلاعات نادرستی را ارائه داده است؛ زیرا بر اساس این شواهد باستان‌شناسی به‌دست آمده از مصر باستان، کمبوجیه نه تنها گاو آپیس را نکشته است؛ بلکه به مومیایی و تدفین آپیس در چارچوب آداب و رسوم متعارف پیش از خود در جامعهٔ مصر مبادرت کرده است. علاوه بر این تاریخی که استل آپیس بعدی ارائه می‌دهد، با تاریخ وقوع روایت ساختگی هرودت مطابقت نمی‌کند. استل‌های به‌دست آمده از سراپیوم ممفیس، خلاف روایات هرودت و مورخین بعدی که این روایات را از هرودت گرفته‌اند، کمبوجیه را در مقام فرعون مصر علیا و سفلی نشان می‌دهد که برای جا باز کردن در دل مصریان، به همهٔ مناسک و شعائر سرزمین باستانی مصر پایبندی نشان داده است.

سند دیگری که از مصر به‌دست آمده، مجسمهٔ یکی از بزرگان مصری به‌نام اوجاهورسنت، یکی از شاهدان فتح مصر است که بر کتیبهٔ حک‌شده روی مجسمه، زندگانی صاحب مجسمه و وقایع این زمان مصر را شرح داده است. اوجاهورسنت در این پیکره، تندیس معبدی را در دست دارد که احتمالاً در معبد اوزیریس سائیس جای داشته و هدف از ساخت آن و نوشته‌های روی آن این بوده است که شخصیت معرفی‌شده در آن دنیا مشمول عنایات الهی قرار گیرد. هدف دیگر آن و نوشته‌های روی آن، زنده نگه داشتن و تداوم خاطره و اعمال واقف نزد نسل‌های بعدی است (بریان، ۱۳۸۱: ۸۸ – ۸۹). این تنها سند کشف‌شده از منابع مصری است که به‌طور مفصل راجع به فتح مصر به‌دست پارسی‌ها اطلاعات مهمی ارائه می‌دهد و تصویر راستینی از عملکرد کمبوجیه در فتح مصر و داریوش در ادارهٔ این سرزمین ارائه می‌کند.

در تمام متن، کمبوجیه احیاکنندهٔ نظم و جزو شاهان حامی معابد و مذاهب معرفی شده که با عناوین و رابطهٔ ممتاز خود با خدایان، نه تنها مقام فرعون را به‌دست آورده؛ بلکه تمام خصایل و فضایل فرعون را نیز به میراث برده است (بریان، ۱۳۸۱: ۸۹ – ۹۰). خلاف نوشته‌های

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مورخین یونانی، اسناد و مدارک کشف‌شده در مصر نشان می‌دهد که سیاست کمبوجیه در مصر عیناً پیرو همان سیاست کوروش در بابل است (کورت، ۱۳۷۸: ۵۱). گویا قصد کمبوجیه از پذیرش تمام القاب و عناوین فراعنه و به‌جا آوردن مراسم تشریفاتی که برای جلوس بر تخت فراعنه لازم بود، ظاهراً جنبهٔ قانونی دادن به فرمانروای خود در مصر بوده است (دیاکونوف، ۱۳٤٦: ۹۰ – ۹۱)؛ اما علت تباینِ شدیدِ نحوهٔ معرفی هرودت با واقعیت امور و سخنان اوجاهورسنت این است که مورخ هالیکارناس پس از گذشت دو نسل از حملهٔ کمبوجیه به مصر دربارهٔ این امر در خود مصر تحقیق کرده است و در این تحقیق به خبرگزارانی متوسل شد که خاطرهٔ خوشی از فاتح بزرگ در ذهن نداشتند و افزون بر این، در این تاریخ روابط مصریان و پارسیان با برخوردها و مشکلاتی توأم بوده است (بریان، ۱۳۸۱: ۹۱). در این باره، طبیعی به‌نظر می‌رسد که مصریان از کمبوجیه خاطرهٔ خوشی نداشته باشند؛ زیرا سلطهٔ کمبوجیه بر مصر تداعی سلطهٔ یک بیگانه بود که سرزمینی با آن پیشینهٔ تاریخی را از چنگ سلاطین قانونی و محلی مصر در آورده است و این عمل آنان احتمالاً تداعی‌کنندهٔ همان حسی است که بعدها ایرانیان و روحانیون زردشتی نسبت به اسکندر در منابع کتبی و روایی از خود بروز می‌دهند. علاوه بر این، عدم اشتراک باورهای مذهبی جامعهٔ مصر با جامعهٔ ایران دورهٔ هخامنشی نیز یکی ازمقوله‌های بسیار مهمی است که کمتر پژوهشگران به آن توجه می‌کنند و به‌نظر می‌رسد که این امر در پذیرش شاهنشاه هخامنشی از جانب مصریان مشکل ایجاد کرده است؛ زیرا اگرچه هخامنشیان بنا بر مدارک و مستندات باستان‌شناسی سال‌های اخیر، به مقولهٔ مذهب و باورهای فرهنگی مردم مصر احترام می‌گذاشتند و امروزه بسیاری از روایات هرودت دربارهٔ عملکرد کمبوجیه در این باره ـ که خلاف این مستندات هستند ـ مردود شمرده می‌شود؛ اما باید توجه کنیم که تنها احترام به باور یک ملت به تنهایی برای یک فرمانروا ـ که می‌خواهد بر آن ملت فرمان براند ـ کافی نیست؛ بلکه برای فرمانروایی بر آن جامعه، پذیرش باورهای مذهبی و فرهنگی آن جامعه لازم است و به‌نظر نمی‌رسد شاهنشاه هخامنشی و افراد منتصب به آنان در مصر از باورهای مذهبی خود که خلاف باورهای مصریان بود دست کشیده باشند و برای تصلی خاطر مصریان به باور آن‌ها گراییده باشند. درک این موضوع با در نظر گرفتن شرح طولانی که هرودت (۱۹۵۷: II, 35 - 96) دربارهٔ باورها و سنن تاریخی مصر می‌دهد بیشتر میسر می‌شود؛ زیرا شواهد تاریخی دربارهٔ تاریخ مصر، این مسئله را تأیید می‌کند. نمونهٔ آن تهاجم آشوری‌ها[۱۷] و بابلی‌ها به مصر پیش از هخامنشی‌ها است و آن‌ها همچون هخامنشی‌ها به مراتب شدیدتر با مقاومت مصریان مواجه شدند و حتی برای مدت کوتاهی هم

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نتوانستند در این سرزمین نقش‌آفرینی کنند و درنهایت، مجبور شدند استقلال مصر را به رسمیت بشناسند؛ اما این در حالی است که ما شواهدی برای بیگانگانی داریم که اشتراکات زیادی با باورها و سنن مصری داشتند و به هنگام سلطهٔ آن‌ها بر مصر نه تنها با مقاومت مردم مصر مواجه نشدند؛ بلکه سیطرهٔ آن‌ها بر مصر تا حدی به‌صورت مسالمت‌آمیز مورد پذیرش مصریان قرار گرفت. از این نمونه موارد در تاریخ مصر می‌توان به سلسله‌های اتیوپیایی که پیش از هخامنشی‌ها و سلسله‌های یونانی مقدونی که پس از هخامنشی‌ها بر مصر سلطه پیدا کردند و با مقاومت بسیار کمتری از جانب مصریان مواجه شدند ـ به‌دلیل باورهای مذهبی و فرهنگی مشترک ـ اشاره کنیم.

بررسی ماهیت شورش مصریان در دورهٔ نخست سلطهٔ هخامنشیان

کمبوجیه پس از سه سال اقامت در مصر و ساماندهی آن، با دریافت خبر بروز ناامنی‌ها در مرکز شاهنشاهی، آریاند را به شهربانی مصر منصوب کرد و خود در ماه مارس ۵۲۲ ق.م. رهسپار ایران شد (Herodotus, 1957: Iv, 166). کمبوجیه وقتی در بین راه خبردار شد که برادرش بردیا به‌جای وی بر تخت نشست، با عجله هنگام سوار شدن بر اسب در ناحیه‌ای بنام اکباتان در سوریه، به وسیلهٔ دشنه‌اش از ناحیهٔ ران زخمی شد (Herodotus, 1957: III, 61 - 64) که پس از چند روز بر اثر همین زخم درگذشت. پس از مرگ کمبوجیه، مطابق نوشته‌های هرودت (۱۹۵۷: III, 67 - 78)، مغ با خیال آسوده، با استفاده از هم‌نامی با پسر کوروش، به‌مدت هفت‌ماه به سلطنت پرداخت. در این مدت، داریوش که درآخرین لشکرکشی کوروش به شرق شرکت داشت و در بیست‌وهشت سالگی در مصر نیزه‌دار کمبوجیه بود، در هنگام بازگشت کمبوجیه از مصر همراه او بود و با مرگ کمبوجیه، با وارد شدن در اتحاد هفت‌نفره‌ای که از سران پارسی تشکیل شد، پس از کشتن مغ با کمک شش‌تن از نجبای پارسی، زمام شاهنشاهی را به‌دست گرفت. داریوش در کتیبهٔ بیستون، خود را فرزند ویشتاسب، نوادهٔ هخامنش، بنیان‌گذار این خاندان معرفی می‌کند و پادشاهی را حق مسلم خود فرض می‌کند که به یاری اهورامزدا، بدان دست یافته است (Kent, 1953: 117).

پس از جلوس داریوش بر تخت شاهنشاهی هخامنشی، مطابق کتیبهٔ داریوش در بیستون (Kent, 1953:121)، شورش به مصر، مانند بیشتر ایالات شاهنشاهی نیز سرایت می‌کند و هرچند داریوش در این کتیبه شورش مصر را در ردیف شورش‌های دیگر می‌آورد؛ اما از کیفیت لشکرکشی داریوش به این سرزمین این‌گونه استنباط می‌شود که این عمل وی بیشتر

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

جنبهٔ قدرت‌نمایی دارد (کالیکان، ۱۳۸۷: ٦٤ – ۷۱)؛ زیرا مهم‌ترین منبع کتبی دربارهٔ شورش در دورهٔ داریوش کتاب *تاریخ هرودت* است. اگرچه ما از طریق کتیبهٔ سنگی بیستون ـ که متعلق به سال‌های نخستین فرمانروایی داریوش است ـ از شورش مصر در کنار دیگر ایلات شاهنشاهی با خبر می‌شویم؛ اما دربارهٔ کم‌وکیف این شورش اطلاع چندانی نداریم و تنها از مصر به‌عنوان یک ایالت شورشی نام برده شده است و هیچ سخن و گفته‌ای دربارهٔ این شورش بیان نشده است. سکوت هرودت دربارهٔ شورش مصر در این دوره نشان می‌دهد که شورش مردم مصر جدی نبوده و احتمالاً متأثر از دیگر ایالات شورشی به‌خصوص بابل رخ داده است و آریاند نیز به احتمال زیاد به‌تنهایی از عهدهٔ آن برآمده است؛ زیرا حضور داریوش در مصر تنها پس از سرکوبی دیگر ایالات شورشی و در حدود سال ۵۱۸ ق.م. اتفاق افتاد و ابقای دوبارهٔ آریاند بر مسند ساتراپیِ مصر نشان‌دهندهٔ موفقیت او و رضایت خاطر داریوش از او بوده است.

با اینکه از وضع مصر طی سال‌های ۵۲۲ – ۵۲۱ ق.م. در منابع اطلاع مشخصی در دست نیست؛ اما اشارهٔ داریوش به شورش در مصر در این دوره (Kent, 1953:121) و اشارهٔ منابع (Polyaenus, 1994: VII, 11, 7) به لشکرکشی او به مصر پس از پایان این دوره، از هراس داریوش از وفاداری شهربان مصر و مصریان نشان می‌دهد؛ به همین دلیل، شاه بزرگ به مصر سفر می‌کند و در این سفر سرزمین سوریه و فلسطین را از لوث اختلافات داخلی پاک می‌کند. اگرچه در خصوص زمان عزیمت شاهنشاه به مصر اختلافاتی وجود دارد؛ اما از سنگ قبر آپیسی که در سال چهارم داریوش مرده است، پیداست که شاه در این زمان در مصر حضور داشته است و از همان راهی که پیش از وی کمبوجیه پیموده بود، بدون هیچ‌گونه پیشامدی در حدود سپتامبر یا اکتبر (۵۱۸ ق.م) وارد سرزمین مصر شده است (Polyaenus, 1994: VII, ۱۱, ۷; Olmstead,1948: 141). داریوش پس از ورود به ممفیس در سال ۵۱۸ ق.م.، با سوگواری مصریان برای گاو آپیسی که در زمان کمبوجیه ظاهر و به‌تازگی در ۳۱ اوت ۵۱۸ ق.م. درگذشته بود، مواجه می‌شود. شاهنشاه که پیش از این، سه سال را در رکاب کمبوجیه در مصر سپری کرده بود و با چگونگی آرام نگه داشتن این سرزمین آگاه بود، با استفاده از تجارب گذشتهٔ خویش درصدد دلجویی از مردم عزادار بر آمد. او جایزهٔ هنگفتی برای یابندهٔ آپیس جدید اختصاص داد و آپیس مرده را با تشریفات خاصی در تاریخ ۸ نوامبر به‌خاک سپرد و سنگ یادبودی را برای آن همانند کمبوجیه برپا کرد (Olmstead, 1948: 141 - 142). داریوش پس از چندماه توقف در درهٔ نیل و سروسامان دادن اوضاع مصر، پیش از بازگشت، آریاندس را دوباره به شهربانی مصر منصوب می‌کند (Posener, 1936: 36; Parker, 1951: 373). به-

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نظر می‌رسد با اینکه احتمالاً مصر تحت تأثیر دیگر ایالات شاهنشاهی، به‌خصوص بابل، معترض حضور هخامنشیان شده بود؛ اما حضور داریوش در مصر ـ که پس از سرکوبی دیگر ایالات شورشی و امنیت شاهنشاهی انجام شد ـ شاید تنها به واسطهٔ دلجویی از مصریان و سامان دادن به آن ناحیه انجام گرفت که کمبوجیه با عجله پس از شنیدن اخبار ناگوار از ایران آنجا را ترک کرده بود.

کتیبه‌های اوجاهورسنت بهترین بیان‌کنندهٔ تاریخ مصر در دورهٔ داریوش یکم است. کتیبهٔ او گویای آن است که وی در آغاز سلطنت داریوش در شوش به‌سر می‌برد و شاه او را برای بازسازی مدرسهٔ طب در شهر سائیس، به مصر فرستاده است. اوجاهورسنت در این کتیبه، همان نقشی را که برای کمبوجیه ایفا کرده بود یک‌بار دیگر برای داریوش به‌عهده می‌گیرد و او را همچون فرعون، زادهٔ نیت و با همان القاب و عناوین فراعنه معرفی می‌کند و در ادامه، بر خود می‌بالد که توانسته است خدمات بزرگی برای شاهنشاه و مردم مصر انجام دهد (بویس، ۱۳۷۵: ۱۷۵ – ۱۷٦). داریوش علاوه بر تأسیس مدرسهٔ پزشکی سائیس، دستور می‌دهد قوانین کهن مصر را تا زمان فتح آن به‌دست کمبوجیه جمع‌آوری کنند (هینتس، ۱۳۸۷: ۱٦۱؛ آذری، ۱۳۵۱: ۱٤۱). داریوش وقتی در سال ٤۹۸ ق.م. کار نخستین کانال سوئز[۱۸] را ـ که ده سال پیش فرمان حفر آن را صادر کرده بود ـ به اتمام رساند، سال بعد با همهٔ درباریان به مصر عزیمت کرد تا کانال را افتتاح کند. او سنگ‌نوشته‌های قائمی با بلندی بیش از سه متر از گرانیت صورتی در آنجا برپا کرد که امروزه فقط بقایای سه سنگ قائم در دست است و چهارمی گم شده است (هینتس، ۱۳۸۷: ۱۸٦ – ۱۸۸). داریوش زمستان ٤۹۷ تا ٤۹٦ ق.م. را در مصر سپری می‌کند و بدون وقفه و استراحت، فعالانه برای ادارهٔ مصر ـ که شهربان نافرمانش آریاند در ادارهٔ آن سهل‌انگاری کرده بود ـ تلاش می‌کند (هینتس، ۱۳۸۷: ۱٦۱). شاید به همین دلیل است که داریوش پیش از هر کاری آریاند را به‌دلیل خیانت از کار بر کنار و اعدام می‌کند و احتمالاً خشم داریوش نسبت به آریاند شهربان و توجه او به این سرزمین از اینجا نشئت گرفته بود که تقریباً هم‌زمان با یورش داریوش به سرزمین سکاها (Herodotus, 1957: II, 110; IV, 4, ۱٤٤ - ۸۳)، آریاندس نیز به مناطق یونانی‌نشین آفریقا هجوم آورده بود و شهرهای کورنه[۱۹] و برقه[۲۰] را تصرف کرده بود (Herodotus, 1957: IV, 167, 200 - 205). اگرچه این اقدام با مشورت و اجازهٔ داریوش صورت گرفت؛ اما آریاند با سختی و سفاکیِ بی‌مانندی در این باره عمل کرده بود، چنان‌که گویی از خط‌ومشی سیاسی داریوش خارج شده و در خود مصر نیز سیاست سخت و جابرانه‌ای را تعقیب کرده بود (یونگ، ۱۳۸٦: ۱۷). با این‌همه، هرودت

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

(IV,166 :۱۹۵۷) علت کشته شدن آریاند از سوی داریوش را ضرب مسکوک نقره‌ای مخصوص به‌خود که خالص‌تر از سکه‌های شاهی داریوش بود می‌داند و این اقدام احتمالاً بین سال‌های ۵۱۰ تا ٤۹۲ ق.م. صورت گرفته است؛ زیرا در این اواخر شخصی به‌نام فرندات[۲۱] شهربان مصر بوده است (Olmstead, 1948: 225). آریاند که از سوی کمبوجیه به‌عنوان شهربان مصر انتخاب می‌شود در جریان شورش ایالات در سال‌های آغازین حکومت داریوش، احتمالاً با مدیریت قاطع خود جلوی شورش مصر را می‌گیرد و به همین دلیل در اولین حضور داریوش در مصر، آریاند دوباره حکم شهربانی مصر را از جانب داریوش دریافت می‌کند و سال‌ها مطیع اوامر داریوش در مصر می‌شود و احتمالاً علت کشته شدن او از سوی داریوش به‌دلیل ترس داریوش از حضور طولانی‌مدت آریاند در مصر و کارهای خودسرانهٔ او بود که هم خشم مصریان را نسبت به خود برانگیخت و هم بهانه‌های لازم را برای برکناری و کشتن او به داریوش داد. شاید هم آریاند به‌نوعی دنبال استقلال مصر از شاهنشاهی هخامنشی بود و شاید او به‌تدریج دریافته بود که حکومت بر مصر با وجود وابستگی به حکومت مرکزی برای مصریان، قابل تحمل نیست و احتمالاً می‌خواست در جریان لشکرکشی داریوش به سکاها از فرصت استفاده کند و سودای استقلال مصر را در سر بپروراند. به‌خصوص موفقیت‌های او در بخش‌هایی از سرزمین‌های مجاور مصر شاید او را غره کرده بود؛ اما داریوش پس از رهایی از سکاها احتمالاً بین سال‌های ۵۱۲ و ٤۹٤ ق.م. به مصر لشکرکشی می‌کند و آریاند را از سر راه خود بر می‌دارد و فرندات را به‌جای او بر مسند ساتراپیِ مصر می‌گمارد.

داریوش شخصاً در همین سفر مجموعه قوانینی ـ که پیش از این دستور گردآوری آن را داده بود ـ تدوین می‌کند (دریوتون، ۱۳۳۲: ٤٤۰). این قوانین که به دو زبان دموتیک و آرامی رونویسی شده بود برای این بود که شهربانی و صاحب‌منصبانش، بتوانند از یک راهنمای حقوقی به هر دو زبان رسمی شاهنشاهی و اداریِ محلی استفاده کنند (Bresciani, 1958: ۱۵۵ - ۱۵۳). داریوش بزرگ با این‌کار در نظر داشت تا تمام نواحی شاهنشاهی را با یک نظام قانونی متداول آشنا کند و در عین حال، قوانین محلی و بومی جوامع مغلوب را نادیده نگیرد (کالیکان، ۱۳۸۷: ۳ – ۷۱). به همین دلیل داریوش احترام خود را به قوانین محلی از طریق اسناد آرامی، به‌ویژه اسنادی که از مهاجرنشین الفانتین کشف شده است و به روند چگونگی اجرای آن واقفیم، می‌گزارد (Breciani, 1985: 519) تا مقامات شهربانی در محاکمات مصری بتوانند برای حل‌وفصل دعوا خود را با آن تطبیق دهند (بریان، ۱۳۸۰: ۸۰۱). از دیگر کارهای مهم داریوش در مصر، ساخت قنات‌هایی است که داریوش در سال ٤۹٦ ق.م.، در جریان

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

سفرش به مصر در واحهٔ معروف الخارقه، برای بهبود سیستم آب‌رسانی، فرمان به حفرشان داد (Hienz, 1979: 214). این قنات‌های بی‌شمار که به فرمان داریوش در همان روزگار در واحهٔ الخارقه کنده شد، بیشتر بیش از۱۲۰ متر عمق دارند و امروزه، گرچه آب برخی رو به کاهش گذاشته است؛ اما برخی از این قنات‌ها هنوز دو تا سه لیتر آب در دقیقه دارند (Ibid). بی‌شک این کار داریوش در زمان خود برای بهبود وضع معیشت مردم و رضایت آن‌ها صورت گرفت و احتمالاً تأثیر فراوانی در بهبود کشاورزی و تسریع در آب‌رسانی به مردم واحه و سایر نقاط مصر داشته است.

از دیگر یادگارهای داریوش که گواه اقامت او در مصر در سال ٤٩٦ ق.م. است، یکی معبد هیبیس[۲۲] در واحد الخارقه است که آن را با ماسه‌سنگ نوبه ساخته و به رب‌النوع آمون تقدیم کرده است. این بنا داریوش را به شیوهٔ مصری نشان می‌دهد (هینتس، ۱۳۸۷: ۱۹۱) که در حال انجام دادن مراسم عبادی سنتی مصریان است. دیگری تندیس داریوش است که از شوش به‌دست آمده است که اصل آن از معبد هلیوپولیس در مصر است که هنرمندان مصری آن را برای این معبد ساخته‌اند.

در سال‌های آخر داریوش تا حدودی امور مصر به‌دلیل توجه او به مسئلهٔ تراکیه، یونان و اروپا، به باد فراموشی سپرده می‌شود و عدم بهره‌مندی داریوش در نبرد ماراتن در ٤٩٠ ق.م. (هینتس، ۱۳۸۷: ۱۹۵ – ۱۹٦ ؛ کوک، ۱۳۹۰: ۱۷۷ – ۱۷٦)، سبب می‌شود داریوش برای جنگ با یونان و انتقام از آتنی‌ها، دستور تدارک جنگ وسیع‌تری بدهد. بنابراین، زمین‌گیر شدن سپاه داریوش در دشت ماراتن و توجه بعدی او به جنگ با یونان ـ که مالیات‌های تازه‌ای را ایجاب می‌کرد (Olmstead, 1948:227) ـ احتمالاً سبب تحریک مصریان به شورش می‌شود و سندی مصری مربوط به پنج اکتبر سال ٤٨٦ ق.م.، بر شورش مصریان در همین سال‌ها دلالت می‌کند (Olmstead, 1948:227 - 228). هرودت (Book VII, 1) نیز ضمن تأیید وضع دگرگون آسیا در نتیجهٔ شکست ماراتن و اقدامات تلافی‌جویانهٔ داریوش برای جبران این شکست، به شورش مصر در سال چهارم تدارکات داریوش برای حمله به یونان، اشاره می‌کند و از عزم داریوش برای لشکرکشی هم‌زمان علیه یونان و مصر خبر می‌دهد. احتمالاً مصریان که در طول این سال‌ها منتظر فرصتی بودند تا خود را از زیر سلطهٔ شاهنشاهی هخامنشی برهانند، با شکست هخامنشیان در نبرد ماراتن و مقاومت یونانیان در مقابل هخامنشیان، ترغیب می‌شوند به مانند یونانیان در مقابل هخامنشیان مقاومت کنند؛ زیرا برای مصریان بسیار سخت بود با آن پیشینهٔ تاریخی در قالب یک ایالت، سلطهٔ بیگانگانی را بپذیرند که به‌دنبال بیشترین منفعت از

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مصر بودند و در میان بیست ایالت، پس از هند و بابل، بیشترین خراج را می‌باید پرداخت کنند و همواره آماده در رکاب شاهی بیگانه به نفع او علیه دشمنان بجنگد. این به تنهایی برای تحریک مصریان به شورش کافی است و تحریک دولت‌شهرهای یونانی و پرداخت خراج اضافی در سال‌های پایانی سلطنت داریوش برای جنگ با یونانی‌ها، تنها به‌عنوان محرک شورش مصریان که فرصت شورش را در اختیار مصریان قرار داد، تلقی می‌شود.

ناکامی داریوش در نبرد ماراتن (Herodotus, 1957: VI, 102 - 120) در سال‌های پایانی حکومتش، به یاغی شدن سرزمین فراعنهٔ مصر (Herodotus, 1957: VII, 1) منجر شد. این شورش در نتیجهٔ تحریک یک مدعی سلطنت محلی به‌نام خبیشه که با دودمان فراعنهٔ پیشین در ارتباط بود (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۱٦۱ – ۱٦۲)، صورت گرفت. خبیشه توانست به‌تدریج با توسعهٔ دسیسه‌های پنهانی در ممفیس و سائیس، مصریان را برای رهایی از سلطهٔ پارسی‌ها، به سرکشی و عصیان تحریض کند (زرین‌کوب، ۱۳۸٤: ۷۵). ظاهراً شورشیان، به رهبری این مدعی سلطنت، فرنداتس شهربان ایرانی مصر را ـ که بعد از آریاندس از جانب داریوش به این سمت منصوب شده بود ـ به قتل می‌رسانند (Olmstead, 1948: 235). متأسفانه، هرچند منابع اطلاعات چندانی دربارهٔ چگونگی تدارکات حمله و صحنه‌های نبرد بین لشکر پارس و مصر به‌دست نمی‌دهند؛ اما هرودت (۱۹۵۷: VII, 7) بیان می‌کند که خشایارشا در آغاز روی کارآمدنش با لشکری عازم مصر می‌شود و با وجود مقاومت مصری‌ها، شورش را فرو می‌نشاند. خبیشه، همان کسی که یاغی شده بود و خود را فرعون می‌خواند، فرار می‌کند. همدستان او سخت مجازات می‌شوند و ایرانی‌ها مصب نیل را غارت می‌کنند. پس از آن خشایارشا برادر خود هخامنش را والی مصر می‌کند و بی‌آنکه تغییرات عمده‌ای در ارکان سیاسی اجتماعی آن سرزمین به‌وجود آورد، به پارس بر می‌گردد. از سکوت هرودت دربارهٔ این شورش و عدم توضیح دربارهٔ این پدیده و بسنده کردن او به ذکر این شورش، در پایان فرمانروایی داریوش، نمی‌توان وجود صلح و ثبات و رضایت خاطر مصریان را نتیجه گرفت؛ زیرا هرودت به‌صورت کلی و سربسته به تاریخ مصر در این دوران می‌پردازد و از تشریح تاریخ مصر در این دوران سر باز می‌زند و در عوض، ذهن خواننده را متوجه و محیای پذیرش رخدادهای بین ایران و یونان می‌کند.

خشایارشا، در جریان لشکرکشی ایران به یونان، مصریان و فنیقی‌ها را مأمور تهیهٔ انبارهایی برای آذوقه می‌کند تا در جنگ افراد دچار قحطی نشوند (Herodotus: Book VII, 25). علاوه بر این مصریان با دویست کشتی جنگی سه ردیفی در نیروی دریایی خشایارشا حضور

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

پیدا می‌کنند (Diodorus of Sicili, 1968: BooK XI, 3) که فرماندهی ناوگان آن‌ها را هخامنش برادر خشایارشا و ساتراپ مصر به‌عهده می‌گیرد (Herodotus, 1957: Book VII, 97). در این حمله نیروی دریایی دارای اهمیت وافری است و مصری‌ها پس از فنیقی‌ها که با سیصد کشتی جنگی مقام نخست را دارا بودند، مهم‌ترین ناوگان دریایی را تشکیل می‌دادند که بیشتر ملوانان آنان زره‌پوش و مسلح به شمشیر، کلاه‌خود، سپر، نیزه و زوبین بودند و پارسی‌ها را در این جنگ یاری می‌کردند (Diodorus of Sicili, 1968: BooK XI, 3; Herodotus: Book VII, 89). سپاه خشایارشا از روی پلی ـ که از سوی مهندسان مصری و فنیقی ساخته شد ـ عبور داده شد و قدم به خاک اروپا گذاشت (Herodotus: Book VII, 89; Olmstead,1948: 250). علاوه بر این، مصریان در نبردهای دریایی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند و در نبرد سومِ آرتمزیوم ـ که مهم ترین نبرد دریایی در مدیترانهٔ آن زمان است ـ مصری‌ها به واسطهٔ سلاح‌ها و اجرای تاکتیک نظامی بهتر از همه می‌جنگند و پنج ناو یونانی را به تصرف خود در می‌آوردند (هیگ نت، ۱۳۷۸: ۳۱۱ – ۳۱۲; Herodotus: Book VIII, 17). حضور فعال و چشم‌گیر مصری‌ها در سپاه خشایارشا حاکی از آن است که خشایارشا به‌خوبی توانسته دوباره مصر را به زیر سلطهٔ خود در آورد و از عهدهٔ این کار به‌گونه‌ای درآید که مصر با اندک فاصله‌ای پس از تسخیر دوبارهٔ آن از سوی خشایارشا، با حضور فعال خود در لشکرکشی خشایارشا به یونان، وفاداری مجدد خود را به هخامنشیان اثبات کند.

با این همه، تاریخ‌نگاری جدید معمولاً تصویر مخدوشی از شخصیت خشایارشا و سلطنتش ارائه می‌کند که بیشتر محققان[۲۳] به اتکای منابع دوران یونانی‌مآبی[۲۴] بر این امر ـ که خشایارشا در مصر رفتار پیشینیان خود را رها می‌کند و مصریان را به‌سختی سرکوب می‌کند ـ تأکید می‌کنند. سپس او را متهم می‌کنند که سرزمین مصر را به‌عنوان یک ایالت معمولی تحت امر شاهنشاهی هخامنشی در آورده و عناوین مصری که کمبوجیه و داریوش خود را ملزم به رعایت آن می‌کردند رها کرده و نظارت بیشتری نسبت به اتباع این کشور اعمال کرده است. بریان (۱۳۸۱: ۸۱۱) ارائهٔ چنین تصویری از خشایارشا در مصر را صرفاً بر اعتماد کورکورانه بر منابع یونانی نمی‌داند؛ بلکه این تصویر را ناشی از تناسب مکانیستی شرح وقایع با توزیع نابرابر اسناد می‌داند و دلیل آن را کاهش شمار اسناد مصری و میزان تنوع منابع مرکز در زمان سلطنت خشایارشا نسبت به دوران سلطنت داریوش ذکر می‌کند. افزون بر این، خود منابع یونانی، به‌خصوص هرودت (Book VII, 2 - 4) که کتاب‌های هفتم و هشتم و نهم خود را جز اشاره-های مختصری دربارهٔ انتخاب ولیعهد و اشارهٔ کاملاً مختصر او از فتح مجدد مصر (ibid: Book

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

VII, 7)، همگی به بررسی و تدارکات جنگی شاه و شکست‌های پارسیان در سالامیس، پلاته و میکال اختصاص می‌دهد و دربارهٔ محتوای اقدام‌های اتخاذشده از سوی خشایارشا سکوت می‌کند.

با این همه، اسناد و مدارک اندکی که به واسطهٔ کشفیات باستان‌شناسی از خود مصر به‌دست آمده است، این تصویر ناموزون از خشایارشا را رد می‌کند و بر تداوم سیاست‌های آشتی‌جویانهٔ او نسبت به مصریان به‌مانند دو شاهنشاه قبل از خود در مصر تأکید می‌کند. از جملهٔ این اسناد یک سند دموتی در زمان خشایارشا است که از وجود تشریفات رسمی تدفین مادر آپیس خبر می‌دهد و ترک عناوین مصری به‌هیچ‌وجه تأیید نمی‌شود و دیگری کتیبه‌های هیروگلیفی وادی حمامات در مصر است که نشان می‌دهد از داریوش تا خشایارشا تغییرات بسیاری از نظر عناوین روی نداده است و حتی نوشته‌های روی ظروف سنگی ـ که در شوش یا تخت جمشید یافت شده است ـ نیز این امر را تأیید می‌کند (بریان، ۱۳۸۱: ۸۵۷ – ۸۵۸). بنابراین، با در نظر گرفتن شواهد اندک در حوزهٔ باستان‌شناسی مصر و ایران و روایات منابع یونانی مربوط به این دوره تا حدودی از صلح و ثبات مصر و تداوم سیاست شاهان پیش از خشایارشا در این دوره نشان می‌دهد؛ اما شورش مصر در جریان مرگ او نشان دهندهٔ موفقیت مقطعی و موقت هخامنشیان زیر سلطه درآوردن مصر است که با خبر مرگ شاهنشاه شورش می‌کند.

هرچند پس از فرو نشاندن شورش مصر در ابتدای سلطنت خشایارشا، وضعیت مصر کماکان به حال سابق برگشت و مصریان در جریان جنگ خشایارشا با یونان در کنار خشایارشا به‌جنگ با یونان مبادرت کردند؛ اما با مرگ خشایارشا و اغتشاش‌های پیرو آن، مصریان زمان را برای دست‌یابی و استقلال مناسب می‌بینند و بی‌درنگ تمامی نیروهایشان را جمع می‌کنند و به‌راه انداختن شورش، کارگزاران پارسی را ـ که مأمور دریافت خراج بودند ـ از مصر اخراج می‌کنند و ایناروس را به پادشاهی مصر بر می‌گزینند (Diodorus of Sicili, 1968, Book XI, 74). ایناروس پسر پسامتیک ـ که بر لیبیای‌های همسایهٔ مصر سلطنت می‌کرد ـ با گزینش ماریا در جنوب جزیرهٔ فاروس به‌عنوان پایگاه، بخش بزرگی از مصر را با خود همراه می‌کند و با به راه انداختن شورشی علیه سلطهٔ اردشیر، شاهنشاه ایران بر مصر، خود را حکمران آنجا می‌نامد. ایناروس سپس از آتنیان درخواست کمک می‌کند و آتنیان با دویست کشتی، اعم از کشتی‌های خود و متحدان خویش ـ که مشغول جنگ با قبرس بودند ـ به دعوت او پاسخ مثبت می‌دهند و به‌سمت مصر حرکت می‌کنند (Thucydides, 1954: Book I, 104).

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

اجابت درخواست ایناروس از سوی آتنیان، آن هم در شرایطی که خود آتنیان با قبرس درگیر هستند نشان می‌دهد که یونانیان همواره مترصد فرصتی بودند تا با دخالت در امور مصر و تحریک آن‌ها به شورش، نه تنها سبب ضعف و زبونی هخامنشیان شوند؛ بلکه خود را از محاصرهٔ هخامنشیان از جنوب رها سازند و از انبار غلهٔ مصر و حمایت آن‌ها در مواجهه با فشار هخامنشیان استفاده کنند.

اردشیر با آگاهی از خطر شورش مصریان و تدارکات جنگی آنان، بی‌درنگ سپاهیانی از تمام ایالات فرا می‌خواند و فرماندهی لشکرکشی به مصر را به عمویش هخامنش می‌دهد. هخامنش همین‌که به ساحل نیل می‌رسد به سپاهیان خود فرصتی برای استراحت می‌دهد و مصریان با اینکه در این زمان دارای سپاه نیرومندی بودند تعلل می‌کنند تا نیروهای کمکی مصریان برسد. با رسیدن نیروهای آتن، پنجاه کشتی از نیروی دریایی ایران از بین می‌رود و مصریان جنگ را آغاز می‌کنند. در ابتدا، هرچند پارسیان پیروز می‌شوند؛ اما با رسیدن نیروی کمکی بیشتر از سوی آتنی‌ها، مصریان در مقاومت خود در مقابل پارسیان تا مرگ هخامنش پافشاری می‌کنند و در نتیجهٔ مرگ هخامنش و عقب‌نشینی پارسان به‌سوی ممفیس، مصریان پیروز می‌شوند و آتنیان قصر سلطنتی هخامنشیان در ممفیس را محاصره می‌کنند (Diodorus of Sicili, 1967, Book XI, 74, 1 - 4). اردشیر پس از آگاهی از شکست سپاهیانش، بی درنگ یک تن ایرانی به‌نام مگابازوس را با هدایایی به اسپارت می‌فرستد تا آنان را به اعلان جنگ علیه آتنیان ترغیب کند تا آتنیان از مصر دست بکشند و به وطن خود بازگردند؛ اما اسپارتیان هدایا و پیشنهاد پارسیان را رد می‌کنند (Thucydides, 1954: Book I, 109). در-نتیجه، اردشیر ناچار بار دیگر سپاهیانی به فرماندهی آرتاباز و مگابیز، دو تن از سرداران برجستهٔ هخامنشی، برای جنگ با مصریان روانه می‌کند (Diodorus of Sicili, 1967, Book XI, 74, 5). بنا بر گزارش دیودور (۱۹۶۷, Book XI, 75,1 - 2)، این دو سردار با اینکه لشکری مرکب از سیصدهزار سپاهی را تحت امر خود داشتند؛ اما چون فاقد نیروی دریایی بودند وقتی به فنیقیه و کلیکیه می‌رسند دستور می‌دهند که برای آن‌ها کشتی‌های جنگی فراهم سازند. وقتی ناوگانی مشتمل بر سیصد تری‌رم آماده می‌کنند، بهترین و زبده‌ترین ملوانان را با جنگ‌افزارها در آن جای می‌دهند و یک سال را صرف فراهم کردن آموزش‌های نظامی به سربازان و عادت دادن آن‌ها به شیوه‌های رزم می‌کنند. احتمالاً سرداران پارسی نمی‌خواستند شکست لشکرکشی قبلی را تجربه کنند، به همین دلیل آن‌ها با آمادگی بیشتری می‌خواستند شورش مصر به رهبری ایناروس را ـ که از جانب یونانی‌ها حمایت می‌شد ـ در هم بشکنند و

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

برای این‌کار وقت بیشتری صرف کردند و با آمادگی بیشتری وارد کارزار با مصریان و حامیان آن‌ها شدند.

در گزارش توسیدید آمده است که هنگام ورود سپاهیان پارسی به مصر، آتنیان و مصریان هراسان می‌شوند و محاصرهٔ قصر سفید را رها می‌کنند. درنتیجه، پارسیان، مصریان و متحدانشان را شکست می‌دهند و یونانیان را از ممفیس بیرون می‌رانند و آن‌ها را در جزیرهٔ پروسوپیتیس محاصره می‌کنند و پس از یک سال‌ونیم ادامهٔ محاصره، سرانجام ایرانیان با برگرداندن آب ترعه به‌جایی دیگر ترعه را خشک می‌کنند و سرداران ایرانی با پیاده‌نظام خود وارد جزیره می‌شوند و جزیره را به‌تصرف خود در می‌آورند (Thucydides, 1954: Book I, ۱۰۹). بدین ترتیب، هخامنشیان توطئهٔ یونانیان در امر جداسازی مصر از شاهنشاهی هخامنشی را با شکست فاحش نظامی نقش بر آب می‌کنند و از سپاه یونانی تنها عدهٔ اندکی می‌توانند خود را از طریق لیبی به شهر کورن برسانند و بقیهٔ سپاه به‌کلی از بین می‌رود و مصر بار دیگر به‌دست شاهنشاه هخامنشی می‌افتد و فقط آمیرته، شاه منطقهٔ باتلاقی، به‌دلیل باتلاقی بودن منطقهٔ تحت امرش، توانست استقلال خود را حفظ کند (Thucydides, 1954: Book I, ۱۱۰) و ایناروس، به‌شرطی که شاهنشاه از سر تقصیر او بگذرد، تسلیم مگابیز می‌شود (Diodorus of Sicili, 1967, Book XI, 77). با اینکه جنگ عملاً تمام شده بود؛ اما در این بین آتن و دولت‌شهرهای متحد یونانی که از سرگذشت یونانیان مقیم مصر بی‌خبر بودند، پنجاه کشتی بزرگ خود را ـ که برای کمک به مصر فرستاده بودند ـ در دهانهٔ رود مندس در مواجهه با ایرانیان و فنیقی‌ها، از دست دادند و به‌ندرت کسی جان سالم به‌در برد (Thucydides, ۱۹۵٤: Book I, 110). بنابراین، توطئهٔ آتنی‌ها و متحدان یونانی آن‌ها برای در هم شکستن هیمنهٔ قدرت هخامنشیان در مصر به شکست فاحش نظامی آن‌ها منجر شد و زمینهٔ ضعف و سستی آن‌ها در نتیجهٔ فعالیت دیپلماسی اردشیر یکم فراهم شد. حضور یونانی‌ها در کنار مصری‌ها، در شورش‌های مکرر آن‌ها در این دوره، نشان از اثرپذیری مصری‌ها از یونانی‌ها و از عوامل مهمی است که در تحریک مصریان به شورش تا حد زیادی مؤثر بوده است.

شاهد این مدعا این است که سلطهٔ دوبارهٔ هخامنشیان در مصر در دورهٔ اردشیر یکم، تا مدت‌ها پس از سلطنت وی مختل نشد؛ زیرا اردشیر با پیمان صلح کالیاس که در سال ٤٤٩ ق.م. با آتن منعقد کرد، آن‌ها را مجبور کرد تا پای خود را در امور سیاسی قبرس و مصر بیرون بکشد (Bresciani, 1985: 511). این امر در صلح و ثبات ایالت مصر بدون شک بی‌تأثیر نبوده است و تأیید این گفته از طریق اسناد آرامیِ متعددی که متعلق به فرمانروایی ارشام،

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

شهربان مصر در دورهٔ داریوش دوم هستند و امکان بازسازی سطوح مختلف پارسی در مصر و همچنین، کم‌وکیف نظام سربازان مهاجرنشین و یا حتی ادارهٔ اموال سلطنتی را به‌دست می‌دهند (بریان، ۱۳۸۱: ۱/ ۹٤٥)، امکان‌پذیر می‌کند. نام شاهزاده ارشام در تمام مدت سلطنت داریوش دوم، در مقام شهربانی مصر، در منابع یونانی و نیز در پاپیروس هفتم به‌زبان آرامی که از الفانتین به‌دست آمده و نامه‌های آرامی نوشته شده بر چرم ـ که در کیسهٔ چرمی، شاید در ممفیس و یا در محلی واقع در دلتای غربی به‌دست آمده ـ ذکر شده است (Bresciani, 1985: 511). علاوه بر این، چندین سند در مصر پیدا شده است که هریک به‌طور جداگانه حضور فعال و مؤثر داریوش دوم در این سرزمین را ـ که در راستای سیاست شاهان پیش از خود است ـ به نمایش می‌گذارد؛ از جملهٔ این اسناد، یکی قاب تزئینیِ داریوش دوم در معبد الخارقه است که نشان دهندهٔ ارادهٔ داریوش برای تکرار سیاست سلف نامدار خود است و دیگری صحنهٔ سلطنتی پیروزی بر دو ابوالهول است که ظاهراً به‌نام داریوش دوم بر مهری حک شده و در ممفیس پیدا شده است و سرانجام، از روایت آرامی کتیبهٔ بیستون و بخشی از کتیبه‌های نقش رستم بر پشت پاپیروسی یاد کرد که می‌توان آن را با اطمنیان خاطر متعلق به زمان سلطنت داریوش دوم دانست (بریان، ۱۳۸۱: ۱/ ۹٤٥ – ۹٤٦). هرچند ما دربارهٔ روابط سیاسی ایران و مصر طی سلطنت داریوش دوم چیز زیادی نمی‌دانیم (Bresciani, 1985: 511)؛ اما روی هم رفته، از اسناد موجود و شواهد برجای مانده از مصر این دوران، تداوم سیاست شاهنشاهان هخامنشی در دوران داریوش دوم نیز به‌مانند دیگر شاهان پیش از وی دور از دسترس نیست و می‌تواند نشان دهندهٔ آن باشد که داریوش پس از فتح مجدد مصر از سوی اردشیر یکم کم‌و-بیش همان سیاست پیشین را در قبال مصر اتخاذ کرده و تا حدودی در این باره موفق عمل کرده است.

با این همه، همچنان که پیش از این در پایان سرکوبی شوررش ایناروس یادآور شد، آمیرته‌نامی در دلتای نیل به واسطهٔ باتلاق‌های این ناحیه از حملهٔ ایرانی‌ها مصون ماند و هرچند مطابق گزارش هرودت (Book III 15)، او بعدها دستگیر شد و پارسی‌ها پوسی‌ریس پسر او را به‌جای پدر به حکومت شناختند؛ اما در پنج شش سال آخر داریوش، دوم مصری‌ها باز عَلَم شورش برافراشتند و این‌بار گرد شخصی به‌نام آمیرته ـ که گویا نوهٔ آمیرته یکم است ـ جمع می‌شوند. در همین دوره که آرشام در مصر بود، یهودیان الفانتین شاهد ویرانی معبد خود به رهبری کاهنان و الههٔ خنوم می‌شوند که با هم‌دستی مقامات ایرانی و فرماندهٔ پادگان انجام گرفت. در عین حال، به مقامات رسمی حاکم و یهودیان مهاجرنشینی که به شاهنشاه وفادار

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بودند حمله می‌کنند. این کار عملی از سر عدم مدارای مذهبی نبود؛ بلکه با انگیزهٔ سیاسی و شاید بخشی از آشوبی بود که در دلتا به‌وجود آمده بود (Bresciani, 1985: 511 - 512). سند دیگری که معروف به کاغذ حصیری آسوان و مربوط به هفدهیمن سال سلطنت داریوش دوم است، نشان می‌دهد که یهودیان این نواحی داریوش را پادشاه مصری دانسته‌اند و در اسناد به‌دست آمده از اُآزیس نیز نام داریوش برده شده است و در این اسناد نام داریوش را «مریامن را اینتاریوش» نوشته‌اند که احتمالاً وی با پذیرش این القاب و عناوین درصدد جلب قلوب مصریان بوده است (آذری، ۱۳۵۱: ۱۵٦). سند دیگری که به زبان و خط آرامی شورش مصریان را تأیید می‌کند نامه‌ای است که از سوی جماعت یهودیان به ارشام فرستاده شده و در آن تقاضا شده است که معبد را بازسازی کنند و بر وفاداری خویش به ایران تأکید شده است (Bresciani, 1985: 512). روی هم رفته، هرچند اطلاعات ما دربارهٔ این شورش و وقایع پیرامون آن خیلی کم است؛ اما باید در نظر داشت پارسی‌ها با وجود آشوب‌ها و ناآرامی‌ها به تسلط خود لااقل در مرزهای جنوبی مصر تا سال ٤۰۲ ق.م. ادامه داده‌اند و تاریخ پاپیروسِ متعددِ آرامیِ به‌دست آمده از الفانتین ، ثابت می‌کند که در آنجا اردشیر دوم هنوز به عنوان شاه به‌رسمیت شناخته می‌شد. از این تاریخ آمیرته، بنیان‌گذار سلسلهٔ بیست‌وهفتم، به عنوان فرعون سراسر مصر تا الفانتین به‌رسمیت شناخته می‌شود و دورهٔ شصت ساله‌ای آغاز می‌شود که فرعون‌های محلی بار دیگر بر مصر فرمان می‌رانند (Bresciani, 1985: 512).

مرگ داریوش در سال ٤۰٤ ق.م.، مجادلات بر سرجانشینی را بین اردشیر یکم و کوروش کوچک دامن زد (Xenophon, 1897: Book I, 1 - 3; Olmstead, 1948: 372) و به نبرد کوناکسا بین اردشیر یکم و کوروش کوچک در بهار ٤۰۱ ق.م. منجر شد که در بین لشکریان اردشیر، مصریان ـ که سپرهایی از ترکه داشتند و سپرهای چوبینشان تا جلوی پایشان پیش آمده بود ـ حضور داشتند (Xenophon, 1897: Book I, 8, 9). کسنفن (Book II, ۱۸۹۷: ۱, ۱٤&۵, ۱۳) گزارش می‌کند که اردشیر دوم، شاهنشاه فاتح، پس از پیروزی بر کوروش کوچک، به سربازان یونانی امر می‌کند که اسلحهٔ خود را تسلیم کنند و عده‌ای از آن‌ها در جواب اردشیر بیان می‌کنند که اگر شاه به آن‌ها دست دوستی دهد و در صورتی که خواهان لشکرکشی به مصر باشد، در مطیع کردن آن کشور او را یاری می‌کنند. از حضور مصریان در سپاه اردشیر می‌توان استنباط کرد که در این سال‌ها هنوز ایرانیان بر بخش‌هایی از مصر فرمانروایی می‌کردند و حکومت آمیرته تنها نواحی دلتای نیل و باتلاق‌های اطراف آن را در بر گرفته است (مشکور، ۱۳۷٤: ۱٤۸). علاوه بر این، دیودور (Book XIV, 35, 4, ۱۹٦۸) نیز

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تصریح می‌کند که یکی از نزدیکان کوروش کوچک به‌نام تاموس که مصری‌الاصل بود، پس از شکست وی به مصر می‌گریزد و به فرعون پسامتیک پناه می‌برد که به فرمان وی به قتل می رسد. درضمن، یکی از پاپیروس‌های الفانتین تابعیت مصر را تا سال ٤٠٢ ق.م. پیش می‌برد. ابروکوماس ساتراپ سوریه ـ که به‌دستور اردشیر، سپاه بزرگی را که برای تصرف مصر تدارک دیده بود ـ در جریان لشکرکشی کوروش کوچک احضار می‌شود و آمیرته با استفاده از این اوضاع بحرانی شاهنشاهی فرصت را مغتنم می‌شمرد و دامنهٔ استیلای خویش را بر دیگر نواحی مصر، چون مصر علیا می‌گستراند (Olmstead,1948: 373 - 374). بدین ترتیب، آمیرته توانست با آسایش بیشتری حکومت خود را تا سال ۳۹۸ ق.م. ادامه دهد (کالیکان، ۱۳۸۷: ۱۷٦ – ۱۷۹). ابوریحان بیرونی (۱۳۵۲: ۳۲) سلطنت آمیرته را پس از سلطنت داریوش دوم می‌آورد و از دو سال باقی ماندهٔ حضور ایرانیان در بخش‌هایی از مصر صرف‌نظر می‌کند و مرگ داریوش را پایان‌بخش سلسلهٔ بیست‌وهفتم می‌داند. بنابراین، با کم‌رنگ شدن حضور هخامنشیان در این چندسال پایانی و توسعهٔ نفوذ آمیرته در سال‌های آغازین اردشیر دوم، به‌دلیل گرفتاری او در جنگ با کوروش کوچک، آمیرته توانست سلسلهٔ بیست‌وهشتم در مصر را ـ که خود تنها فرمانروای آن است ـ تأسیس کند.

نتیجه

درپایان، پس از بررسی ماهیت شورش مصر در دوران سلطهٔ نخست هخامنشی، با به‌کارگیری دقیق داده‌های منابع آن دوره و یافته‌های جدید باستان‌شناسی، برای بررسی پدیدهٔ شورش در مصر، با کمک تحلیل‌های مختلف از شورش و قیاس آن با موارد مشابه آن در پس‌وپیش آن رخداد، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که فتح مصر به‌وسیلهٔ کمبوجیه در سال ۵۲۵ ق.م.، هرچند سبب سلطهٔ مستقیم هخامنشیان شد و این امر به نوبهٔ خود به واسطهٔ موقعیت جغرافیایی مصر و اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و تجارت این سرزمین، فواید فراوانی نصیب ایران کرد؛ اما اقدامات هخامنشیان در مصر، از قبیل حفر کاریز در واحه‌های مصر برای بهبود کشاورزی و حفر کانال سوئز برای تسهیل تجارت مصر، تدوین قوانین محلی مصر و توسعهٔ معابد مصری نشان از توجه هخامنشیان نه تنها به نیازهای اقتصادی مصر می‌دهد؛ بلکه نشان دهندهٔ توجه آن‌ها به امنیت و نیازهای اجتماعی فرهنگی این سرزمین نیز است. با توجه به اقدامات عام‌المنفعهٔ هخامنشیان در مصر در دوران نخست تسلط آن‌ها بر مصر و تسامح و تساهل آن‌ها با مصریان، تبیین ماهیت شورش مصر در این دوره را می‌توان از علل و ماهیت

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

یکسانی تلقی کرد و نارضایتی مصریان از پذیرش شاهانی بیگانه که هیچ پیشینهٔ تاریخی و یا باور مذهبی مشترکی با آن‌ها نداشت و همواره در مقابل سلطه‌اش احساس حقارت می‌کردند، نسبت داد و دلایل دیگر از قبیل فشار مالیاتی بر مصر و نارضایتی مصریان از حکومت هخامنشیان که به‌سرعت به‌ذهن خطور می‌کند، با در نظر گرفتن اقدامات مثبت و کارساز هخامنشیان در مصر تنها می‌تواند محرک شورش تلقی شوند. افزون بر این، نقش قدرت‌های خارجی، به‌خصوص دولت‌شهر یونانی آتن که پیش از هخامنشیان از شرکای بزرگ اقتصادی مصر بودند و در اقتصاد و تجارت مصر نقش بسزایی داشتند و در گذشته به‌دلیل نزدیکی و داشتن باورهای مذهبی مشترک، مناطقی برای سکونت به آنان داده شده بود، از دیگر علل مهم شورش مصر در این دوره است که برای رهایی خود از محاصرهٔ همه جانبهٔ هخامنشیان، در ترغیب مصریان به شورش در این دوره مؤثر بوده‌اند. بنابرین، فرض اصلی این تحقیق ـ که شورش مکرر مصریان در نتیجهٔ ناکامی در دستیابی به اهداف، تبعیض و احساس حقارت جامعهٔ مصر، در آغاز این جستار مطرح شده‌است ـ با در نظر گرفتن پیشینهٔ تاریخی و فرهنگی مصر، پس از بررسی و تبیین گزاره‌های تاریخی و کشفیات باستان‌شناسی، ماهیت شورش‌های مکرر مصریان در مصر، در ارتباط مستقیم با نارضایتی آن‌ها از سلطهٔ ایران بر مصر و احساس حقارت مصریان به‌دلیل خاستگاه غیرمصری شاهنشاهان هخامنشی تأیید می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. sebaceous
۲. Esarhaddon
۳. □□□□□□□□□□□□
٤. □□□□
٥. □□□□□□□ □
٦. □□□□□□□□
۷. □□□□□□□□□□□□
۸. □□□□□□
۹. □□□□□□□□□□
۱۰. □□□□□□□□□□□□□□ □□
۱۱. همین‌طور بنگرید به پیرنیا، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۹٤ – ۱۹۵؛ *Arnold, 2005: 91-92 ; Bertman, ۲۰۰۵: ۹۵*.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۱۲. □□□□□□

۱۳. □□□□□□□□

۱٤. □□□□□□□□□□□ □□□

۱۵. □□□□□□□□□□□

۱٦. □□□□□□□□

۱۷. نخستبن لشکرکشی آسارهادون به مصر در سال ٦۷۳ ق.م. در مقابل طارقا فرعون نوبیایی مصر به‌شکست انجامید که در دو متن زیر ثبت شده است:

«سال هفتم در روز پنجم از ماه آدر ارتش آشور در مصر شکست خورد» (Grayson, 1975: Chronicle 1: iv 16 :۸٤). «سال هفتم در روز هشتم ماه آدر ارتش آشور به شامیله Sha-amile رسید» (Grayson, 1975: 126: Chronicle 14: 20).

دومین لشکرکشی آسارهادون علیه مصر در آغاز سال ٦۷۱ انجام گرفت که شرح این لشکرکشی در دو متن (Chronicle 1: iv 23 - 27; Chronicle 14: 25-26) ثبت شده است. سه‌ماه پس از آغاز لشکرکشی در روز سوم ماه تموزT ارتش آشور بر مصریان پیروز می‌شوند و در روزهای سوم ، شانزدهم و هیجدهم همین ماه مطابق متون آشوری سه بار در مصر از سوی سپاه آشور قتل و عام مصریان اتفاق می‌افتاد (Grayson, 1975: 85).

۱۸. حفر ترعهٔ سوئز از سوی داریوش که هم در منابع یونانی‌رومی از قبیل هرودت (Herodotus, Book II, 158; IV,40,42.)، استرابو (c804,c780,c38)، دیودوروس سیسیلی (Book I, ۱۲-۸ ,۳۳) و پلینی (Pliny, *NH*, VI, 165) منعکس شده و هم در منابع شرقی به‌صورت دو ستون سنگی در تل المسخوطه (Scheil,1930: 93)، تکه‌های گم‌شدهٔ سراپیوم واقع در شمال دریاچه‌های تلخ (Posener, 1936: 48)، دو ستون سنگی در شلوف، معروف به کبرت (Ibid: ٥-٦٤) و قطعاتی مفروض از یک ستون سنگی در کوبری، هفت‌کیلومتری شمال سوئز (Scheil,1930: 93)، پیدا شده است و به‌گمان برخی از محققان به انگیزهٔ تقویت تجارت و بازرگانی (Briant, 1981: 22; Burn, 1962: 117; cawkwel, 1972: 33; Dandamaev&Lukonin, 1980: 217; Edakov, 1980: 118; Gallotta,1980: ۱۵۳،۱۸۱; Kraeling, 1953: 10; Schmitt, 1983: 422.) و از دید برخی دیگر به‌منظور بهبود سیستم‌های ارتباطی، در قیاس با جادهٔ شاهی (Law, 1978: 100; Lloyd 1988: 153; Ray,1988: 264; schaeder, 1960: 64.) و یا با انگیزه‌های راهبردی (Cook, 1983: 65; ۱۹۸۵: ۲۲.) ، این کار از سوی داریوش صورت گرفته است تا مسیر دریای سرخ به خلیج فارس و درنهایت، اقیانوس هند استفاده شد.

۱۹. Korene
۲۰. Barke
۲۱. pherendates
۲۲. Hibis

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۲۳. اومستد، ۱۳۸۸: ۳۱۸؛ گیرشمن، ۱۳۸۸: ۲۱۷؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۱٦٦ – ۱٦۹؛ بریان، ۱۳۸۱: ۸۱۱؛ غیره.

۲٤. روایات هرودت و به‌تبعیت از او مورخان بعد از وی از قبیل دیودور و همکاران، آریانوس و غیره، در مخدوش کردن چهرهٔ خشایارشا، بی‌تأثیر نبوده‌اند.

منابع

ـ آذری، علاءالدین (۱۳۵۱). «روابط ایران و مصر در عهد باستان». *بررسی‌های تاریخی*. س ۷. ش ٤. صص ۱۲۷ – ۱٦۸.

ـ اومستد، آلبرت تن آیک (۱۳۸۸). *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمهٔ محمد مقدم. تهران: امیرکبیر.

ـ بریان، پی یر (۱۳۸۱). *امپراتوری هخامنشی*. ترجمهٔ ناهید فروغان. تهران: قطره.

ـ بویس، مری (۱۳۷۵). *تاریخ کیش زرتشت*. ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده. تهران: توس.

ـ بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲). *آثار الباقیه*. ترجمهٔ اکبر داناسرشت. تهران: ابن سینا.

ـ پیرنیا، حسن (۱۳۸۵). *تاریخ ایران باستان*. ج ۱. تهران: نگاه.

ـ داندامایف، محمد. آ (۱۳۸٦). *ایران در دورهٔ نخستین پادشاهان هخامنشی*. ترجمهٔ روحی ارباب. تهران: علمی و فرهنگی.

ـ ـــــــــــــــــــ (۱۳۳۹). *تاریخ سیاسی هخامنشیان*. ترجمهٔ خشایار بهادری. تهران: کارنگ.

ـ ـــــــــــــــــــ (۱۳۵۸). *تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان*. ترجمهٔ میرکمال نبی‌پور. تهران: گستره.

ـ دریوتون، اتین ماری (۱۳۳۲). *تاریخ مصر قدیم*. ترجمهٔ احمد بهنش. تهران: دانشگاه تهران.

ـ دورانت، ویل (۱۳٦۵). *تاریخ تمدن مشرق‌زمین، گاهوارهٔ تمدن*. ترجمهٔ احمد آرم. ج ۱ : تهران: علمی و فرهنگی.

ـ دیاکونوف، ا.م (۱۳٤٦). *تاریخ ایران باستان*. ترجمهٔ روحی ارباب. تهران: نگاه.

ـ ـــــــــــــــــــ (۱۳۷۷). *تاریخ ماد*. ترجمهٔ کریم کشاورز. تهران: علمی و فرهنگی.

ـ زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸). *تاریخ مردم ایران*. ج ۱. تهران: امیرکبیر.

ـ ـــــــــــــــــــ (۱۳۸٤). *روزگاران*. تهران: سخن.

ـ قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳٤۸). «مسئلهٔ کشته شدن گاو آپییس به‌دست کمبوجیه». *بررسی‌های تاریخی*. س ٤. ش ۱. صص ۱۲۷ – ۱۳۸.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ـ کالیکان، ویلیام (۱۳۸۷). *مادی‌ها و پارسی‌ها*. ترجمهٔ گودرز اسعد بختیار. تهران: سمیر.
ـ کورت، آملی (۱۳۷۸). *هخامنشیان*. ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
ـ کوک، جان مانوئل (۱۳۹۰). *شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
ـ گرشویچ، ایلیا (۱۳۸۵). *تاریخ ایران، از مجموعهٔ تاریخ کمبریج*، دورهٔ هخامنشیان. ج ۲. ترجمهٔ مرتضی ثابت‌فر. تهران: جامی.
ـ گیرشمن، رومن (۱۳۸۸). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمهٔ محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی.
ـ مشکور، محمد جواد (۱۳۷٤). *ایران در عهد باستان*. تهران: امیرکبیر.
ـ هینتس، والتر (۱۳۸۵). *داریوش و پارسی‌ها*. عبدالرحمن صدریه. تهران: امیرکبیر.
ـ ـــــــــــــــــــــ (۱۳۸۷). *داریوش و ایرانیان*. ترجمهٔ پرویز رجبی. تهران: ماهی.
ـ یونگ، پیتر یولیوس (۱۳۸٦). *پادشاه پارسی داریوش یکم*. ترجمهٔ داوود منشی‌زاده. تهران: ثالث.

- Arnold, B. T. (2005). *Who Were the Babylonians*. Brill.
- Atkinson, K.M.T. (1956). 'The Legitimacy of Cambyses and Darius as Kings of Egypt'. *Journal of the American Oriental Society*. Vol. 76. No. ۳. pp. ۱٦۷-۱۷۷.
- Bresciani, E. (1958). "La satrapia d'Egitto". *Studi Classici e Orientali 7*. pp. 132-88.
- Bresciani, E. (1965). "Ägypten und das Perserreich". in *Fischer Weltgeschichte V*. Frankfurt. pp. 311-16.
- Bresciani, E. (1981). "La morte di Cambise ovvero dell'empietà punita". in *Egitto e Vicino Oriente 4*. pp. 217-22.
- Bresciani, E., (1984). "Egypt, Persian Satrapy". W.D. Davies & L. Finkelstein (Editor). *The Cambridge History of Judaism*. Vol. 1. pp. 358-372.
- Bresciani, E., 1985, "The Persian Occupation of Egypt", I. Gershevitch (Editor), *in The Cambridge History of Iran*, Vol. II, New York: Cambridge University Press, pp. 502-28.
- Briant .P. (1981). "Appareils d'état et developpement des forces productives au Moyen-Orient ancien: le cas de l'empire achéménide". *La pensée 217/218*. pp. 9–23.
- Briant, P. (1987). "Pouvoir central et polycentrisme dans l'empire achéménide (quelques réflections et suggestions)". H. Sancisi-Weerdenburg (editor). *Achaemenid History, Sources, Structures and Synthesis*. Vol. I. Leiden. pp. 1-31.
- Briant, P. (1988). "Ethno-classe dominante et populations soumises dans l'empire achéménide. Le cas de l'Égypte". A. Kuhrt & H. Sancisi-Weerdenburg (editors**).** *Achaemenid History, Method and Theory***.** Vol. III. Leiden. pp. 137-74.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- Briant, P. (1992). Darius, les perses et l'empire. Paris.
- Burn, A.R. (1962). *Persia and the Greeks: the defence of the West, c. 546–٤٧٨ B.C.* London: Edward Arnold.
- Cawkwell, G.L. (1972). "Introduction". in *Xenophon: The Persian Expedition*, translated by R. Warner. London. pp. 9-48
- Calmeyer, P. (1991). "Ägyptischer Stil und reichsachaimenidische Inhalte auf dem Sockel der Dareios-Statue aus Susa/Heliopolis". Heleen Sancisi-Weerdenburg and Amélie Kuhrt (editors). *Achaemenid History, Asia Minor and Egypt.* Vol. VI. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten. PP.285-303
- Cameron, G. G. (1943). "Darius, Egypt, and the 'Lands Beyond the Sea". *Journal of Near Eastern Studies* 2. Pp. 307-313.
- Cook, J. M. (1985). "The Rise of the Achaemenids and Establishment of Their Empire". I. Gershevitch (Editor). in *Cambridge History of Iran*. Vol. II. pp. 200-91.
- Cook, J.M. (1983). *The Persian Empire*. London.
- Cruz-Uribe, E. (2003). "The Invasion of Egypt by Cambyses". *Transeuphratène* 25. PP. 9-60.
- Dandamaev, M.A & V.G. Lukonin. (1980). *Kul'tura i ėkonomika drevnego Irana*. Moskow.
- Depuydt, L. (1995). "Murder in Memphis: The Story of Cambyses's Mortal Wounding of the Apis Bull (Ca. 523 B. C.E.)". *Journal of Near Eastern Studies*. Vol. 54. No. 2, pp. 119-126
- Diodorus of Sicily. (1968). *The Library of History*. vol. 1-2. translation By C. H. Oldfather. The Loeb Classical Library. Cambridge Massachusetts & London.
- Edakov, A.V. (1980). "Svravnitel'nyi analiz istocnikov o egipetskom kanale Darija I i vremya ego soourzeniya". *VDI 152*. pp.105-120.
- Gallotta, B. (1980). *Dario e l'Occidente prima delle guerre persiane.* Milano.
- Grayson, A. K. (1991). "Assyria: Sennacherib and Esarhaddon (704—669 B . C .)". The Cambridge ancient history. – 2nd edn. Vol.3. Pt. 2 The Assyrian and Babylonian empires and other states of the Near East, from the eighth to the sixth centuries b.c. World, ancient period, edited by John Boardman, I.E.S. Edwards, N.G.L. Hammond, the late E. Sollberger; with the assistance of C.B.F. Walker, Cambridge University Press. Pp. 103-141.
- Grayson, A.K. (1975). Assyrian and Babylonian Chronicles. Texts from Cuneifom Sources 5. Locust Valley/Glückstadt.
- Gryson, A. K. (1991a). Assyria 668-635 B . C: the reign o f Ashurbanipal. The Cambridge ancient history. – 2nd edn. Vol.3. Pt. 2 The Assyrian and Babylonian empires and other states of the Near East, from the eighth to the sixth centuries b.c. World, ancient period, Edited by edited by John Boardman, I.E.S. Edwards, N.G.L. Hammond, the late E. Sollberger ; with the assistance of C.B.F. Walker, Cambridge University Press, Pp: 142-161.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- Heinz, W. (1979). *Darius Und die perser*, Bd. 2. Baden-Baden.
- Henning, W.B. (1967). "Ein Persischer Titel im Altaramäischen," *In Memoriam Paul Kahle.* Berlin, pp.138–45.
- Herodotus, (1957). *The Persian Wars*, translated by A. D. Godley, The Loeb Classical Library. Cambridge Massachusetts & London.
- Justinus, Marcus Junianus, (1994). *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*. translated by J.C. Yardley; with introduction and explanatory notes by R. Develin. Atlanta, Ga.: Scholars Press.
- Kent, R.G. (1953). *Old Persian grammar text lexicon.* American Orriental Society New Haven.
- Klasens, A., 1946, "Cambyses en Égypte," *Ex Oriente Lux* 10, pp. 339-49.
- Kraeling, E., 1953, *The Brooklyn Museum Aramaic Papyri: New Documents of the Fifth Century B.C. from the Jewish Colony at Elephantine*, New Haven.
- Kuhrt, A. (2007). *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period*. London: Routledge.
- Law, R.C.C. (1978). "North Africa in the period of Phoenician and Greek colonization". in; *The Cambridge History of Africa. vol. 2*. pp.87-147.
- Lloyd, A.B. (1983). " The Late Period (664-323 BC)". B. G. Trigger, B. J. Kemp, D. O'Connor and A. B. Lloyd (editors). *Ancient Egypt: A Social History*. Cambridge: Cambridge University Press. PP.279-348
- Lloyd, A.B. (1988). *Herodotus Book II. Commentary 99–182*, Leiden-New York.
- Lloyd, A.B., 2003, "The late period (664-332 BC)". Ian Shaw (ed.). *The Oxford History of Ancient Egypt*. New York: Oxford University Press. pp. 364-88.
- Lloyd, A.B. (2007). "Darius in Egypt: Suez and Hibis". C. Tuplin (editor). *Persian Responses: Political and Cultural Interaction with(in) the Achaemenid Empire*. Swansea: Classical Press of Wales. Pp.99-115
- Olmstead, A.T. (1948). *History of the Persian Empire*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Parker, R.A. (1951). "Darius and his Egyptian Campaign". *The Asian Journal of Shipping and Logistics (AJSL)*. 58. PP.373-377
- Perdu, O. (2010). "Saites and Persians (664-332)". A. B. Lloyd (editor). *A Companion to Ancient Egypt*. Chichester: Wiley-Blackwell. Pp.140-158
- Pliny, (1947). *Natural History*. translated by John Bostock and H. Rackam. London. loeb Classical library.
- Polyaenus, (1994). *Polyaenus Stratagems of War*. Translated and Edited by: Krentz P. & E. L. Wheeler. Chicago: Ares Publishers.
- Posener, G. (1936). *La Première domination perse en Égypte: Recueil d'inscriptions héroglyphiques*. Le Caire: Institut français d'archéologie orientale.
- Ray, J.D. (1987). "Egypt: Dependence and Independence (425-343 B.C.)". H. Sancisi-Weerdenburg (editor). *Achaemenid History, Sources, Structures, and Synthesis*. Vol.1. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten. Pp.79-95.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- Ray, J.D. (1988). “egypt 525-404 B.C.”. edited by John Boardman, N. G. L. Hammond, D. M. Lewis, M. Ostwald. *in The Cambridge Ancient History*. vol. IV. New York: Cambridge University Press. Pp. 254-286
- Root, M. C. (1979). *The King and kingship in Achaemenid art*: Essays on the creation of an iconography of empire. Leiden.
- Schaeder, H. (1960). *Der Mensch im orient und Okzident*. München.
- Scheil, V. (1930). ‘Inscriptions de Darius à Suez’. *RAAO 27*. pp. 93–97.
- Schmitt, R. (1983). “Achaemenid Dynasty”. *Encyclopaedia Iranica*. vol. I. fasc. 4. Costa Mesa: Mazda. pp. 414–426
- Strabon, (1966). The Geography of Strabo, translated by H. L. Jones. The Loeb Classical Library. Cambridge Massachusetts & London.
- Thucydides, (1954). *History of The Peloponnesian War*. translated by Rex Warner. The Penguin Classics.
- Tuplin Ch. (1991). "Darius' Suez Canal and Persian Imperialism". in H. Sancisi-Weerdenburg and A.Kuhrt, eds. *Achaemenid History* VI. *Asia Minor and Egypt. Old Cultures in a New Empire*. Leiden. PP.237-83.
- Wiseman, D. J. (1956). Chronicles of Chaldean Kings (656-626 B.C.) in the British Museum. London: unknown.
- Xenophon, (1897). *Anabasis*. Translation by H. G. Dakyns. Macmillan and co.
- Xenophon, (2000). *Cyropedya or Life of Cyrus*. Translated from Greek by Henry Graham Dakyns. revised by F. M. Stawell.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]